

خلاصه گزارش مختصر
هیأت باستانشناسی ایتالوی در افغانستان

هدیه بر باستانشناسی در غزنی



بیم پروفسور به اچی مدیر هیات
ترجمه علمی رضوی غزنی

غزنی در قرن یازدهم مرکز یک امپراتوری بزرگ و یکی از شهرهای مهم جهان اسلام و همه آسیا بود. غزنی در قلب آسیا و در کشور افغانستان واقع است، کشوری که اکنون ناز میخورد با جهان دیگر در تماس شود و سوابق تاریخی آن مدتها مجهول بود. این سوابق با روش منظم و درستی بیان نشده و اینک اندک اندک با بیل باستانشناسان آشنا میشود.

با وجود این، اهمیت و علو تمدن درخشان هنری که در غزنی تکامل یافت بطور عمومی شناخته شده و متأسفانه عالی که از بناهای کهن بر جای مانده بود از نیمه اول قرن نوزدهم رهنگامیکه سپاه بریتانیا داخل کشور گردید نامی برآورد. پس از آن این منارهها در کتب مختلفی که در باره هنر اسلامی نگاشته شده جایی که شایسته آن بود برای خود اشتهال کرد.

علت اینکه تا کنون درین قسمت کنجکا و بهای علمی بعمل نیامده یکی مربوط با این حقیقت است که توجه باستانشناسان به سوابق فوق العاده داجسپ پیش از اسلام افغانستان تمرکز یافته بود، زیرا آثار تمدن کهن درین سرزمین سخت بسیار است دیگر آنکه چون در گوشه بیافتاده است حفاران را جرات این کار و مایه دلگرمی در آن نبود.

این امتیاز به پروفیسر توجی رئیس مؤسسه ایتالوی برای شرق میانه و شرق دور عاید است که عظمت این کار را درک کرد و همچنان بایده گفت پرسوز و



ش ۱ : میرزه کابل

روی سمت راست خم شده. آنچه در سر بایک گره مایل به چپ بسته شکل دستار دارد و یک چین از همان سمت بر شانه افتاده است. روی گرد، چشمان کلان و اریب، بینی پهن، دهن کوچک دارد. یک جملته ام بدن او را میپوشاند. در طرف کمر، کمر بندی بسته شده که در آن زیورات کوچکی آویزان است و تا انجام صفحه فازی به شکل قاب مینماید.

از مرکز کمر بند یک صفحه فازی گرد کوچک آویزان است بازوی چپ در پهلو کشال است، دست بر مفصل ران گذاشته بازوی راست زاویه است خم شده. با کمر بند در یک سطح در حالیکه با دست یک چماق را که بر شانه راست قرار دارد محکم گرفته. عتاب دوسر دارای «نشان نجابت» با بالهای کشاده دو گوشه طاق را زینت میدهد، طاقی که دو طرف آن پیش بر آمده و این شکل در میان آن جای دارد. از این مجسمه فقط سه ربع باقیست.



ش ۲: هوز کابل

کلاه هموار با یک آرایش گره دار بطرف چپ، بر سر نهاده. هر دوسوی، غنچه‌های موی بر شانه‌ها افتاده. روی همانند شکل شماره یک است اما اجزای صورت با دقت بیشتر طرح‌ریزی شده و سایه تبسمی ادرک میشود.

تمام بدن با لباس پوشانده شده که به بند پا و پاشنه می‌رسد. از کمر بند طبقه دار سه شلاق تا حاشیه جامه آویزان است. پاها بسوی راست دور خورده و در کشفکهای کوچکی جا گرفته، بنزوها و کف دست «دست برسینه» حالت احترام را نشان میدهد.

بطرف چپ یک بوته است که تا حاشیه بالای صحنه میرسد و دارای چند برگ است و شکل رگ بند استخوان ماهی دارد. درین بوته گل چهار گلبرگ دیده میشود. در بالا خط نسخی است که به سنگهای روی قبر شباهت دارد و شاید فارسی باشد، نویسنده تنها کلمه «کرد» را توانسته اند در آن بخوانند.

حلیرانة اکتشاف پایتخت قدیم نیز درین امتیاز سهمیم است. لزوم و نیاز از این کار تنها از طرف دانشمندان احساس نمیشد بلکه تما بیل و آرزوی شدید دولت افغان برای روشن شدن تاریخ و مدنیت پر ارج اسلام این نیازمندی را تا بید کرد. بدین ترتیب در بین «مردم» ایالتی برای شرق و دور شرق قریب «موزیم کابل» موافقتی با مضا رسید که در اثر آن سرزمین غزنی نخستین نقطه ایست که هیأت یا ستا نشناسی ایالتی با ید در آن کار کند.

مقتضی چنین دانسته شد که حفاریات با یت پس از یک مطالعه کوتاه آغاز شود و همین تجویز و تعهد مرا در بهار سال ۱۹۵۶ بافغانستان برد. در نخستین مرحله کار خاور شناسی بر با ستا نشناسی متمدن قرار میگیرد و اکنون وظیفه اوست قابو سیاه کز ارضی که در آن «مارک کافی» را بررسی نماید و بر روشی که معمول است و بطوریکه درین مقاله میخواهند خطوط اساسی و مقدماتی که کار را تهیه کنند (۱ و ۲) واقعات تاریخی که در غزنی اتفاق افتاد و لحظاتی را پیش آورد که این شهر در اثر آن دفعه گهواره یک شاهنشاهی بزرگ قرار گرفت تقریباً مجهول یا بکلی نامدار است (۳) معدلک تحقیقاتی که بر اساس منابع موجود صورت گرفت مرا نیرو بخشید تا بتوانم مقدماتی ازین پیچیدگیها را بکشایم و پوشیدگیهای را آشکارا کنم.

اعراب با نخستین حمله ای که در حدود بیست سال پس از رحلت پیامبر مقدس اسلام کردند خویش را در سرزمینی که امروز بنام افغانستان شهرت دارد رسانیدند. دامنه این حمله بزودی جلگه های باختر و سیستان را فرا گرفت و به مرکز افغانستان رسید. **رساله علوم انسانی** با وجود انگیزه های تباهی خیز حملات نخستین و پیروزیهای پی در پی نظامی فاتحان را برای بیش از دو قرن پیشرفت دایمی میسر نگشت.

علت عدم این پیشرفت یکی تغییر فاحش و ناگهانی بود که در امپراتوری عرب روی نمود و دیگر مقامی که مردم بومی واقع در جنوب هندوکش از خود نشان دادند در اینجا از ذکر مقاومتهای متعدد بیکه صورت گرفت خود داری می شود و تنها به خانواده ای که رؤسای آن در ماخذ موجوده نام مبهم «زنبیل» یاد شده اشارت می کنم سران این دردمان در برابر آنها جم با زبان مردانه ایستادند. (۴) در اثنای این مبارزات چند بار عرب بهازابلستان یعنی غزنی (۵) را که رها یشگاه بهاری زنبیل بود (۶) اشغال کردند ولی این اشغال همواره ناپایدار و موقتی بود (۷) شهر غزنی یکبار به پیش

جایی که زنبیل جنگی را در برابر مسلمانان در هنگام مرگ یزید اول (۶۸۳) یا اندکی پیش از آن برد ذکر رفته (۸) این تذکره بسی مهم است زیرا قدیم ترین ماخذی است که از غزنی به شکل باستانی آن یاد میکند.

پیروزی آخرین فقط در قرن نهم نصیب صفا ر بها شد که مرکز شان سیستان بود. در ۲۵۶ هجری (۸۶۹-۸۷۰ م) یا اندکی پیشتر یعقوب بن لیث صفاری غزنی را فتح و ویران کرد (شهرستان غزنین را بپا افگند) (۹) اما پس از وی یزید و دی عمرو بن لیث برادر او دوباره آنرا آبادان کرد «شهرستان» و «قلعه» فقط در عهد غزنویان بتصرف درآمد. (۱۰) وجود شهری بنام غزنی در اوایل اسلام بدین ترتیب محقق می شود. این شهر که یکبار بدست مسلمانان ویران شد با ردیگر از نو شاید در عین همان جایی که احتمال می رود مربوط به عصر غزنویان و محل آن نیز شهر اهر و زی باشد آباد شد. (۱۱) غزنی ازین پس یک شهر کوچک ایالتی شد العتبی مورخ نامی قرن یازدهم آنرا در زمانهای پیشین بنام شهرک دورا فتاده ای میخواند (۱۲) با وصف این منابع جزئیاتی در قرن نهم غزنی را به صفت یک شهر کوچک تجارتمندی و بازاری بزرگ هند یاد میکنند و این یادآوری را چنانکه بخوبی میدانیم محل وقوع آن که بر شاخه تجارتمندی مهمی قرار دارد ثابت میکند. (۱۳)

واقعات بزرگ غزنی با ورود الپتگین که مردی ترک و از سپهداران آل سامان بود آغاز میگردد ما نمیدانیم که پس از آن وضع سیاسی غزنی چگونه شد فقط همین قدر میدانیم که الپتگین یکی از اعیان آن محل را بنام ابو علی انوک که مردی غیر معروف است خراج کرد. (۱۴) گمان میکنم این نام ترکی باشد: انوک، که معنای آن (بچه شیر، کفتار، گزگ، یاسگ) است (۱۵) جای دیگر هم بحیث نام ذکر شده است. (۱۶) اندکی پیش، اصل این سپهدار، ترکی گفته شده ما نمیدانیم که او یکی از بنده گان سامانی بود یا یک بزرگ مرد آزاد. شاید هم چنانکه مارکوارت پندار دآخرین نمایندگ نو دهان زنبیل بود (۱۷) الپتگین کشور کوچک آزادی را اساس گذارد و آنرا ابو اسطه دسته یی از جنگجویان ماجراجوی ترکی که غالب ایشان غلام بودند و رئیس شان بارای گیری آزاد انتخاب میشد اداره میکرد. وظیفه وی آن بود تا وسایل حمایت آنان را فراهم آورد. با مرگ الپتگین بالاخره رشته حکومت بدست سبکتگین آمد و او سرحدات این خدایه را بهر وسعت داد. سبکتگین یکی از غلامان الپتگین بود. با ظهور فرزندان او محمود که بر خلاف

مجموع شود به توضیحات و حواشی در آخر مقاله



ش ۳ صفحه د یگر شکل ۲

سه دختر رقا صه، جامه زنانه بر تن دارند و همچون
 شکل دوم صورت خاصی به خود گرفته اند، سربکی
 از میان رفته موها بطرف چپ شانه شده برشانه های شان
 افتاده است و دریشانی حلته های او را بر این بسته اند تازلفهای
 شانرا در پشت سر نگه دارند، چهره های بی حالت
 و بمانند اشکال اول و دوم است. جامه ها بسویله
 کمربند های طبقه داری که حمایلی از آن آویزان است
 و بزمین میرسد، محکم شده کف دستها بهم چسپیده
 و بسوی بالا قرار گرفته. پاها حالت حرکات رقص را
 ارائه میدارد، پای چپ بلند و به پیش روی خم شده.



ش ۴

مردی که بر اسب سوار است و نقابی بر رو افکنده با شیری که از پشت بر او حمله کرده می‌جنگد و با شمشیر می‌زند، در پیش روی یک آهو در حال دویدن است و یک بوته نیز دیده می‌شود.

ش ۵



این شکل سه قسمت

دارد در حصار مرکزی

یک بوته آرایشی و در

حصه بالائی کتیبه ای

بخط نسخ که این

کلمات از آن خوانده

می‌شود: ... کفایه

و کمال و جمال و جلال ...

در قسمت زیرین حیواناتی را در حال رفتار می‌بینیم. این هر دو تصویر از دو صفحه یک اثری است که در موزه کابل می‌باشد.

پدر مسلمان متولد شد و نام ترکی هم نداشت (۱۸) ترک و پست بودن نژاد آن خانواده ناپود
شد اما عنعنات جنگجویی و بیروزی طلبی باقی ماند. محمود در سی سال سلطنت خود
از ۹۹۷ تا ۱۰۳۰ امپراطوری بزرگی تشکیل کرد که بر علاوه افغانستان امروزی شامل
قسمت بزرگی از ایران و شمال غرب هند بود. کار جهان کشائی او را نبودن رقیبان بسیار
فیرومند و مساعد بودن جلگه غزنی برای سوقیات عسکری آسان میکرد زیرا سر از زیر
شدن ازین جا که بسوی وادی سند از چندین راه بزرگت بسیار آسان بود. (۱۹)

محمود بیگمان سیاستمدار با عظمتی بود مخصوصاً او را بحیث رو بکار آورنده
مسلمانان آن قسمت نیم قاره هند که امروز بنام پاکستان خوانده میشود همواره باید
به یاد داشت. حکومت وی را نظام الملک وزیر شهیر دربار سلجوقیان که خود امپراطوری
آل سلجوق را نظم و نسق بخشید نمونه های از اداره خرد مندانه میشمارد.

مادرین مقاله به لیاقت رشایستگی نظامی و سیاسی این دولت بزرگت که شهر کوچک غزنی
در عهد آن یک شهر حقیقی و با لائز از همه مرکز هنر و ثقافت شد کاری نداریم.
محمود در پایتخت خود عمارات عالی زیادی بنا کرد، یونیورسسته اسلامی بزرگی
(مدرسه) با کتابخانه عظیمی تاسیس نمود. (۲۰) از هر سو مردان دانش و علم را اگر آورد
و برای این مقصد از هر وسیله ای کار گرفت. ادوار دبرون او را بحق در مردان
قویحه و استعداد میخواند. (۲۱)

دوره زوال سلطنت غزنویان هم فرار سید سلجوقیه ها که ارو پاتیان ایشان را بواسطه
جنگهای صلیبی در آسیای صغیر هزیمت داد و از همه چیز شدند ساحه غزنی را اندک بزرنگی
را بر غزنویان سخت کردید. قبایل خانان بدوش ترکی چون مدتی در خدمت سلجوقیهان جنگیدند
وضع شان بهتر از دربار سلاطین غزنی شد و بنابراین هر دستاویش نظام الملک قرار گرفتند
از سر تا پای ایشان زیورهای طلا میدرخشید اما اثاثیه و اسباب فراوان، ایشان را مست یسنگین
کرد و ثروت و نعمت، آنان را به تنبلی سرق داد. هنگام آن فرار سید که ضربت مرگت
بدست علاء الدین فرمانفرمای سرزمین کوهستانی غور که در سال ۱۱۵۱ پایتخت
غزنویان را آنش زد و برای خود لقب جهانسوز کما یسی کرد و ارد آید.

قسمتی از غزنی ازین بدبختی نجات یافت اما حمله و حشیا نه مغول در سال ۱۲۲۱ و ایرانی
آذربایجان رسانید. (۲۲) ابن بطوطه جهانگرد دنامی عرب در قرن چهارده از خرابه های غزنی
ذکر میکند. (۲۳) آهسته آهسته بار دیگر این شهر آباد شد اما هیچگاه عظمت نخستین را

نیافت و فقط نیروی شمشیر ثروتی برای آن فراهم آورد. تیموریها و موآنها بعضی آبدانی در آنجا بر جای نهادند که چندان قابل تذکر نیست (۲۴).

در عهد محمود و جانشینان او مدنیته بدرخشید که اگر چه اساساً و صرفاً اختصاصی قداشت امامزودی چنان پهناً گرفت که بر و سنی و امتیاز خاص خود شناخته شد. بغداد برای غزنی نمونه قرار گرفت. غزنویان همواره به بغداد که پایتخت خلفای عباسی بود احترام داشتند، و صلاحیت و اقتدار آنان را می شناختند و بخشش ایشان را می پذیرفتند. غزنویان هندی در ازارات از زبان عربی کار گرفتند و نویسندگانی که در ادبیات این زبان جایگاه بلندی داشتند در غزنی می زیستند.

در برابر این تمدن نازی مدنیته در ی قدر افراشت. غزنویان طبقه ایرانی گری را برخلاف آن بویه و ساهانیان نمی پسندیدند ولی با وجود این در عهد همین غزنویان بود که به زبان دری سخن می گفتند و جشن های پیش از اسلام همچون سده و مهرگان را برگزار می کردند که در اثر آن فرهنگ دری مخصوصاً در ساحه ادب بمدارج عالی خود رسید. شاهنامه جاویدان فردوسی در عهد محمود که فرخی اورامی ستايد (۲۶) بوجود آمد و به پیشگاه او اهدا شد. همچنین در همین شهر دسته بی از شاعران فارسی گوی تربیت شدند و سبک خاصی را در ادب بوجود آوردند که قرنهای متمادی یافت و آسیای مرکزی و هندو ترکیه را فرا گرفت.

در دیباچه فعالیت های باستان شناسی جنبه های مختلف مدنیته غزنوی مورد توجه خاص قرار دارد. امیدواریم گفتگویی که درین باره بعمل می آوریم و اشاراتی که بخطوط اساسی آن می کنیم *موضوعات احتمالی را تا حدی حل کند و بر مایل گوناگونی روشنی نوی افکند.* (۲۷)

و قتی که محمود خواست تعالی پایتخت خویش را تغییر دهد در غزنی هنر دستی و صنعتگری پی ریزی شد. درین قسمت از بیانات جغرافیه نگاران قرن دهم عرب همچون المتمدسی میتوان استفاده کرد. همدسی گوید که باشندگان غزنی در کنده کاری چرب ماخر بودند. خانه های غزنی از چوب ساخته شده بود. و آنان چوب را با چزی همانند مرزائیک که از تیکه های مختلف شیشه تشکیل شده بود می آراستند. (۲۸) لابد با خود می اندیشیم که این تغییرات نمیتوانست به وسیله مردم محل و به سبک ایشان صورت گیرد ازین رو آنرا بدست هنرمندان دیگری که از کشور های اشغال شده و مخصوصاً ایران و خراسان وارد غزنه شدند انجام داد زیرا آنان از هنر

اسلامی پس از سامانی ها بهره مند بودند. هیتو انستندسبک باستانی و عهد نخستین
اسلام را احیا کنند. اگر ما بخوایم چگونگی های هنر دستی عصر غزنوی را
در تصویر درج کنیم نباید از نکته خاصی که سخت قابل بحث است غفلت ورزیم
و آن نفوذ بودایی آسیای مرکزی و هند است.

از منابعی که در دست است تنها ارجع به فعالیت های عمرانی دوره محمود و در پیرش مسعود
هیتو ان تا حدی معلوم است آوردیم مهمترین بنای قابل ذکر شاید مسجدی باشد که به عروس
الفاک شهرت داشت و چون محمود از لشکر کشی سو منات در هند باز گشت آنرا آباد کرد.
مورخان در لابلای کتب تاریخ از شگفتی های عظمت غزنه بدر از اسحن گفته اند مثلاً:
از تنه های درختان که از هند آورده شده، از مرمر زیبا تر از ساق سیمین دختران
جوان و شفاف تر از آئینه، از طاقها و واقهای باشکوه، از رنگهایی که یاد آور باغستان
در فصل بهار است، از طلاکارهای اناجیه که طلاهای آن از ذوب کردن پیکرهای زرین
یتان بدست می آمد، از تالاری با حوضی مرمر سفید و محراب طلای گوهر نشان با سنگ
لاجورد، از رنگهای دلفریبی که از بنفشه و گل ریخته می شد و به کار میرفت و از کاخی
بنام (متمسوره) که هیچ کسی جز چهار هزار سپاهی نگهبان نمیتوانست بدانجا بار یابد (۲۹)
بدبختانه این بیانات و نظائر آن بسیار مبهم تر از آن است که مفکور باارج و روشنی
در باره معماری غزنویان بدست دهد. (۳۰) به علاوه در باره آبادیهای جانشینان مسعود
اول تابهرام شاه معلوماتی در دست نیست.

از تمام عمارات مجملی که زیست بخش پایتخت امپراتوری بزرگی بودند تنها دو منار
بر جای مانده که یکی از عصر مسعود سوم و دیگری از دوره بهرام شاه است، این منارها از
ملاحظه بینات عالی که در آنها بکار رفته از نمونه های مشهور معماری اسلام بشمار میرود (۳۱)
باید بخاطر داشت که منار دومین تا این اواخر اشتباهاً به سلطان محمود نسبت داده
می شد ولی سورل توها این با خواندن کتیبه کوفی که در آبد نقش است حقیقت
اعتراف روشن کرد. (۳۲) افشای این امر در نظر نویسنده اهمیتی زیاد دارد زیرا ثابت میکند
که این دو بنا برخلاف پندار مردم بر جهای پیروزی که گویا به تولید گاو یا سنا بهاس
هندیان ساخته شده باشد نیست. (۳۳) امپراتور فرخنده پیشین بر شهادت نویسی که در شکل مناو
بنظر رسیده استوار است و چه چنان بر پای اندیشی که اگر به محمود و دربارش بهر
قتوحان چندی در هند این آبد نصرت را پاداشت جالب و دلنشین و مردم پسند خواهد بود

اکنون محقق شد مناری که تصور میرفت کهن تر باشد قطعاً به محمود ربطی ندارد
بهر حال این دو منار بیگمان یک شکل دارند و این شکل در هنر اسلامی قرن یازدهم
غیر معروف نیست (۳۴) پروفیسر شلوم برجه نیز همین عقیده را دارند و در غزنی بمن
گفتند. این هم باید گفته شود که چنانچه داکتر شبرا تو ما را آه کرده اند آبد ها
در پیرامون دو عمارت بزرگی افتاده که به دلایل روشنی مسجد بوده .

در لشکرگاه یا لشکری بازار که از غزنی دورتر افتاده اخیراً یک سلسله آبادیهایی
کشف شد، مهمتر از همه قصری است که رها یشگاه محمود بوده . این قصر نزد یک
مرکز عسکری واقع است و برای اقامت موقتی سلطان در سفرهای که بقصد شکار
میکرد بسیار مناسب بود. پروفیسر شلوم برجه بیان داشت که این قصر نماینده هنری
او اواخر دوره عباسی است و دو چیز تازه دارد: کاخ با چهار ایوان و خشت کاری بدون
روپوش. ما با مراقب تمام انتظار توضیحات جامع بیشتری را داریم که هیأت باستانشناسی
فرانسه تحت طبع دارند. (۳۵)

کاخ لشکرگاه بیگمان برای مادر دانستن هنری معماری غزنویان اهمیت بسزای دارد
ولی ما باید چگونگی این هنر را در برز مین و در زیر توده های خاکی که خرابه های
شهر کهن غزنی را پوشانده است جستجو کنیم البته کنجکاو ریهای ما با کاخ های با عظمت
سلاطین منحصر نیست بلکه عمارات کوچک و بزرگت کثیری را هم در غزنی
در بر خواهد داشت .

میان اینها پایتخت و عمارات لشکرگاه تفاوت بسیار است در غزنی خشت پخته و سنگ
مرمر کار شده. کثرت استعمال مرمر برای مصالح تزئیناتی مخصوصاً قابل تذکر است
زیرا درین دوره حتی در خود غزنی در خصوصین اهل قسمت سردرهای حکاکی شده
و شبکه دار خشت و گچ مورد توجه خاص بود. گواه این گفتار در تمام ساحه های غزنی
بوفرت به چشم می خورد و گویا در باستانشناس شهر پروفیسر فرانسه قبلاً باین حقیقت توجه داشت
وی عقیده دارد که استعمال مرمر حتماً از هند آغار شده و به غزنی رسیده است (۳۶). حقیقه
مشاهده آبادات مرمرین هند بر فاتحان اثر عمیق داشته و شاید ازینرو صنعتگران زیادی
از رودخانه سند به غزنی آمده باشند ولی در هر حال در عماراتی که بوسیله عباسیان
بنیاد گذاشته شده بهیچوجه اثری از مرمر دیده نمیشود. (۳۷)

ازینها که بگذریم آنچه از تحقیقات مرمر بدست می آید برای غزنی قطعاً کمال اهمیت دارد
هن بوجود یک معدن مهم سنگ مرمر در کوهی واقع در چند صدمتری این شهر



این پیکر حکاکی شده در روضه غزنی است و به سری
 موزه کابل که در شکل ها دیده شد تعاق دارد . باشکستگی
 های نامنظمی که در آن دیده می شود ، در یک طرف فیل
 را نشان میدهد که زو بین کلانی را در خرطوم خود گرفته
 نقل میدهد . در جاو فیل در سمت راست مر دی که فقط
 یک نیکر بسیار کوتاه پوشیده سوار بر اسب معلوم می شود
 در حاشیه طرف راست بقیه یک بوته دیده می شود و طرف
 دیگر آن مانند لوحه کابل است .



شکل ۶: این مجسمه که منظره پیش روی سه نفر را نشان می‌دهد در رو ضمه غزنی موجود است: هر یک بالا پوش دراز در تن دارند. کمر را با کمر بندی بسته اند که از آن سه بالان ترکی دراز آویزان است، هر سه تن یک شک و یک وضع دارند. گریزی در شانه راست ایشان است و دست چپ را بسوی کمر بند یا اندکی پایانتز از آن بلند کرده اند. در حاشیه راست قسمتی از بونه پرشگوفه دیده می‌شود. سرهای ایشان از بین رفته.

عقیده دارم: تطبیق نمونه هایی که از این معدن گرفته شد با بعضی قطعات قدیم یکی بودن آن دورا ثابت کرد و بدین ترتیب نشان داد که این مقدار بزرگ مرمر که در آبدات غزنی بکار رفته از کجا بدست آمده است. این کان مرمر و ارتباط آن با مرمری که در آبدات اولیه اسلامی بکار رفته و اکنون موجود است از آن جهت بسیار پرارج و اهمیت است که استعمال مرمر را در غزنی بدون آنکه نژومی برای اندیشه درباره نفوذ هند باقی بگذارد بیان میکند.

چنین مینماید که ملاحظات دیگری هم برای راه نیافتن این نفوذ در دست است زیرا تا اواخر تاریخ دو دهان محمودیاحتی در تمام همان قرن نشان معماریی را در غزنی نمیتوان یافت که قضا و بقیناً از هند نشأت کرده باشد. مادرینجانبش از این نمیتوانیم توضیح دهیم تنها همینقدر یادآور میشویم که یگانه ثبوت غیر قابل انکار نفوذ اولیه هند که بوسیله گودار ذکر و بستان استناد شده همان یک آبداه ای است که به عقیده ایشان آرامگاه مسعود اول میباشد در حالیکه فلوری ارتباط آنرا به دوره غور بهار و شن کرد و آن دوره ای است که مرکز سیاسی همچون مرکز هنری بسوی هند در جنبش شد و ذوق و سلیقه هندی هم به غزنی راه یافت. (۳۸)

هنرهای که بواسطه صنعتگران غزنی تعقیب شده به مقدار زیادی در دست آنان ماهرانه تکامل یافت و به نتایج حتمی قابل تذکره منجر گشت. تخته پاره های مرمرین با کنیه های روی قبر موضعی که در خوشنویسی آبدات اسلامی دارای عالیترین اهمیت و ارزش است سخنها دارد و نوشته های یا دگاری مربوط به مراسم تدفین مردگان فوق العاده دلچسپ است. همه اینها نیازمند مطالعات بیشترند و هیأت اینالیایی برای این منظور ازین گونه مواد نشر نشده زیاد گرد آورده است.

پیروزی در شناسائی روش های هنری حتمی خواهان تجدید نظر ها و اصلاحات و تدقیق زیاد است. گودار و پوپ در کنیه خرائی و فلوری در خوشنویسی از بیناتی با مهارت استادانه ای خطوط عمومی را دنبال کرده اند ولی در بعضی حالات با تعقیب این خطوط عمومی و عمده از باعث مبهم و غیر دقیق بودن تاریخ پارچه اسناد مهم کار را به صلاحه گذرانده اند.

بدینگونه فلوری در تاریخ نوشته های کوفی غزنویان با نسبت دادن منار بهرام شاه به سلطان محمود، در حالیکه یک قرن پس تر است، زحمت زیادی فراهم

کرده اند. وی تاریخ نگارش های تزئیناتی را به شرحی که گذشت چنان خوانده که تاریخ نفوذ هندی را پیشتر می نمایاند. به علاوه، برای مثال، درین جمله که گوید: «بزاره های بسیار زیبایی که در متبره سلطان حلقوم، سلطان ابراهیم، دو باره بسکار برده شده» به حیث مثال روشن و مشخص از دوره اول غزنوی نمودن دقیق سادگی و خالص ایرانی نشان داده اند و حال آنکه چنانچه خواهیم دید این سنگ به مسعود سمرقند تعلق دارد و او پسر سلطان محمود و همان کسی بود که قرار نظریه گو دار نفوذ بیحد زیاد هند در عصر او باید زیباییها و ظرافت تزئینات ایرانی را بسکالی نابود کرده باشد.

یکی دیگر از خصوصیات جالب هنر غزنوی کنده کاری کمی برجسته بر روی مرمر بود که شکل انسانی را نشان میداد این حقیقت مجهول شاهد روش اصلی صنعتگران غزنوی است.

یکی از نتایج مهم و گرانبهای کشف کاخ لشکرگاه پیدا شدن نقاشی های رنگه دیواری (فرسکر) میباشد که چنانچه پروفیسر شلوم برجه تحقیق کرده اند از محافظان سلطان نمایندگان میکنند. این نقاشی ها بهیچوجه مایه تعجب نیست زیرا معروف است که خلفای عباسی خانه های خود را با تصاویر زنان و مردان که در دیوارها نقاشی می شد می آراستند و همچنان در منابع غزنوی نیز به چنین نقاشی ها بر میخوریم که به شخص محمود و پسرش مسعود، هر دو، تعلق میگیرد. چنانکه شهرت دارد مسعود در اثر آراستن رهايشگاه خویش در هرات بازنقشهای که نماینده صحنه های شهوت انگیزه الفیه و شلفیه بود مورد رنجش و خشم پدر قرار گرفت (۳۹). اهمیت خاصی که نقاشی های روی گج لشکرگاه دارد اینست که «میتوان باستناد آن بهجیت یک مدرک مهم قوی در قسمت نقاشی اسلامی بر اختلاف و شکاف موجود میان نقاشی های روی قصور اموی و عباسی و تصاویر اولیه فارسی روشنی افگند.» (۴۰)

پیکر تراشی در غزنوی جای نومی را در هنر تصویر و ترسیم اسلامی اشغال میکند و از جمله دلایل موجود بسیار کهن استعمال مرمر برای نمایاندن انسان بشمار منی رود.

آثاری که تصویر آنها در ضمن این نوشته بچاپ میرسد بعضی در موزه کابل است و برخی در غزنی و ر و بهمرفته همه در سال های اخیر گرد آورده شده بنا بر این بطور تحقیق نمیتوان گفت اصلاً از چه جایی بدست آمده اند.

به طور کلی سبک این اشکال ابتدائی مینماید، فقدان برجستگی و تنگی و کوچکی طرح ریزها نازیبا و بدنماست طرح نمایاندن قیافه ها و حرکت بدن در حال رقص یا خام دستی خاصی ریخته شده. صحنه های جنگ با شیر از آنچه گفتیم جدا است زیرا در ترسم آن لطف و صفای دیده میشود.

ارتباط شکل اول و ۶ با تصویرهای اشخاص در نقاشیهای روی دیوار در قصر لشکرگاه روشن است بدن مناسبت بجا است باز دیگر به تحلیل های پروفیسر شلوم برجه برگردیم. نظر به توضیحات شلوم برجه تصاویر مزبور سپاهیان محافظ فرما، نفرمایان غزنوی را نشان میدهد و همچنین ایشان در باره لباس این سپاهیان که در نقوش کم برجسته بهتر از نقاشی معلوم میشود بیا نماند دقیقی دارند نگارنده جرات میکنم تنها در باره عباراتی که بوسیله دانشمندان فرانسوی را جمع به لباس متحدالشکل گار محافظ غزنویان از قول بیخوشی نقل شده و برای من اهمیت خاصی دارد چیزی بیفزایم.

شلوم برجه در ضمن گفتار دیگر خویش اشاره کرده اند که سپاهیان غزنوی قبای ابریشمی (ستلا طون) یا دیبا یا زربفت رومی می پوشیدند و این بانام احتمال خود نام لباسی است که جامه آستین کوتاه را میپوشاند و همواره در نقاشی ها بکار می رود و همچنین در محشمه ها آشکار است و ایشان همیشه بطور از عمود طلا و نقره سخن گفته اند، در حالی که اینها سلاحهای است که در نقاشی ها کمتر نمایان میشود و آنرا در شکل اول و دوم خوبتر میتوان دید: کمر بند با طلا مزین و هر صعب میشود یا چنانکه در تصاویر می بینیم روکش میگردید. رده عد زیور در آن آویزان میگردید هورخ فارسی آنرا در کلمه ده معالیه بدرستی یاد کرده است کلاه در نوع بوده: دوشاخ یا چهارپر (۴۱) نوع اول را در شکل اول و نوع دوم در شکل دوم بنگرید.

علاوه برین شلوم برجه میگوید که طرز لباس و مخصوصاً کمر بندهای زیور دار از جامه های واقعی و اختصاصی قبایل چادر نشین و خانه بدوش است و این را بوسیله حقیقتی که پاسداران جنگجوی غزنوی غالباً ترک بودند بیان میکنند چگونگی سربک جوان مغولی که در لشکرگاه رسم شده و او بطور غیر مستقیم نژاد کسانی را که

در د و دیوار در دیف هم نقش شده و سرهای ایشان در اثر آتش سوزی که مواد چوبی و مصالح ساختمانی را که در عقب آنها قرار داشت از میان برد بیشتر ثابت میکند. مجسمه های زیادی این تشریح مربوط به قیافه شناسی را تأیید مینماید. دانشمند فرانسوی بدین ترتیب مغولی را به ترکی که در محیط اسلام راه یافت نسبت میدهد و این کار را با نیکای اسناد پیکر نگاری، میکنند من در اینجا مجاز خواهم بود یک گواه یا سند ادبی که توجه مرا به خود جلب کرد ارائه دارم. در قابوسنامه که متن مهمی از قرن یازدهم است چنین میخوانیم: اگر شما یک نفر ترک را در برابر خود مشاهده کردید خواهید دید که سر بزرگ، چهره گشاده، چشمان تنگ بینی هموار، لب ها و دندان ناخوش دارد. اجزای چهره او زیبا نیست در حالیکه بطور مجموعی زیبا است (۴۲) این دلیل مهم را جمع به نژاد شناسی ترکی قیافه مغولی در مورد بسا قبایل مورد توجه نویسنده بوده.

در تمام مقایسه و تطبیق، نتیجه که ما میگیریم از تحقیقی که شروع بر اساس نقاشی های رنگه روی دیوار کرده اند فرقی نمیکند، پروفیسر میگوید: « با معذرت آنکه فعلاً در دست است این صنعت اسلامی کشور های ایرانی نیست که شباهت های متعدد و بسیار شایسته برای ما فراهم می سازد بلکه صنعت بودایی آسیای مرکزی است که آنرا اما تذکر میدهد این صنعت که نه تنها صف بندی اعانه دهندگانی را که ترتیبات دسته گار در بهترین وجه از آن می نماید بخاطر می آورد بلکه تشبیهات آن حاوی تمام جزئیات لباس کلی باشد (۴۳) کت فرنگی بدین صورت ایشان به جزئیات لباس صحرایی ایشان که چنانچه دیدیم در مشخصات هنری موجود است توجه دارند.

بسته شناس نامی فرانسه تحلیل روزه شناسی لباس را بوسیله این حقیقت که چنانچه در آسیای مرکزی و همچنان در لشکرگاه مشخصه بتهای برجسته ترکی نمایانند و شده اند تصدیق و تأیید میکنند ولی تأملی ندارند که بیان دارند دلیل تزییناتی که بطرز قابل توجهی از صنوف اعانه دهندگان بردایی نمایندگی دارند چیست؟ من بهیچوجه گمان نمیکنم ایشان درباره ارتباط هنر غزنوی با بودایی آسیای مرکزی

این جملات و همچنان يك جمله دیگر را که در متن زبان فرانسه بود جناب علامه بی کهزاد مدبر فاضل مجله افغانستان ترجمه کردند.



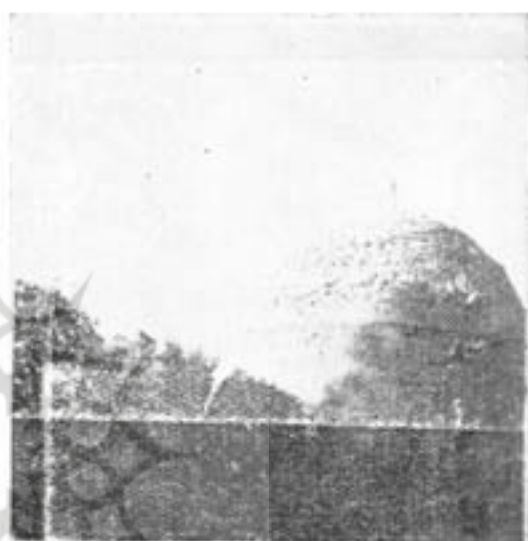
آرامگاه سلیمان محمود



آرامگاه حکیم سنائی



آرامگاه سلطان ابراهیم



آرامگاه سلطان مسعود



آرامگاه شهزاده عبدالرزاق و بعضی از
رجال غزنه در دوره سلاطین غزنوی



آرامگاه ابو منصور رسیبکتگین

عکاسی همایون

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



در مکتب هیكل تراشی غززی کارهای بزرگی انجام شد که ارزش هنری بسیار دارد و مورد توجه و تحسین متخصصان فن میباشد. یکی از نمونه‌های عالی آثار ادرا این صفحه میباشد. و اصل آن در موزه کابل در معرض نمایش قرار دارد. در یک هیكل شبیری و در صفحه دیگر نقوش تزییناتی دیده می شود.



بیند یبند و میان آیند و پیوستگی بینند ولی در هر حال می توان گفت در بین این هنرها رابطه مستقیمی وجود ندارد. اگر فرضاً ارتباطی درین قسمت قایل شویم این نکته روشن است که عادت تاریخی آفرانه ییوان توضیح داد. احتمال نمی رود که هنرمندان او یغور، نمایندگان ترکی هنر بودائی، در دربار غزنویان کار کرده باشند. هنر بودائی آسیای مرکزی شاید با هنر باقیمانده محلی پیش از اسلام غزنی که در باره آن چیزی امیدانیم نسبتی داشته باشد یا با سنن مجهولای که در میان ترکانی برجای ماند که در عهد سلاطین غزنوی در آن شهر اقامت گزیدند. در صورت اول اینهم باید بخاطر باشد که شکوفه آنسی هنر غزنوی نتیجه نیروهای نو متعلق بجهان اسلام است که بیگمان قوه های محلی را پایمال و نابود کرد در صورت دوم باید تحقیق کنیم که آیا واقعاً یک روش هنری حقیقی در میان ترکانی جنگجویی که به غزنی آمدند وجود داشت؟ زیرا اینان از احفاد صحرا نشینان غربی و قبایل ترکی غیر مسلمان بودند و بطور کلی ربطی به بودائیان او یغوری باسین و اتع در تارم که هنر ایشان در یک سرزمین دارای مد نیت کهن تکامل یافت، ندارند.

عقیده من اینست که اگر بتوان میان هنر بودائی آسیای مرکزی و هنر غزنوی ارتباطی یافت از طریق هنر اسلام می خواهد بود که آنهم از غزنه الهام گرفت. این گفته چه از لحاظ خصوصیات رمز شناسی اشکال مغولی و چه از لحاظ لباس های که مطابق بیانات شلوم برجه در سامره و جاهای دیگر وجود داشت باید کاملاً درست باشد. صورت اشکال در اطاق ها در سامره هم پیدا می شود ما مثال های این نوع را در هر جا و همچنین در آسیای مرکزی میابیم (۴۴) اما هنر برجسته کاری خالصاً اسلامی است.

البته گفتگو در باره ارتباط هنر آسیای مرکزی با هنر اسلامی از موضوع این نوشته بیرون و مستلزم تحقیقات جامع است.

هنرهای ترسیمی، معماری، تزئیناتی و بیکر سازی غزنی هم منحصر او مستقیماً از هنر اسلام الهام گرفته اند و نقاشی و معماری آن تابع یک سبک است. بکار بردن مرمر بصورت برجسته در روی چوب و دیوار که در غزنی بطور دقیق اجرا میشد و کار متخصصان ماهر و چیره دست بود از هنر های اسلامی است و این صنعت منحصر صاً پس از متایسه آن با ساخته های هنری سلجوقیان مارا به توانائی و لیاقت غزنویان بهتر آگاه میکند.

میدانیم که سلجوقیان در سیاست بر غزنویان غالب آمدند و حکومت را از آنان بگرفتند ولی در تفرقه و فترت و فرهنگ عمیقاً زیر تأثیر غزنویان بودند و در بار هر دو طایفه پیوستگی خویش را بهم نگهداشتند. و غزنویان ترقی قابل تذکره گنج سازی سلجوقیان را پایه گذاری کردند. (۴۷)

مفکوره زیبایی هنر منووی که در عصر سلجوقیان مخصوصاً در کوزه گری موجود داشت با احتمال قوی از عهد غزنویان نشأت میکند و این مطلب را با یاد آوری سهمی که ترکان در دربار غزنوی گرفتند بهتر میتوان فهمید و البته نفوذ چینیان را نیز باید در نظر داشت.

صنعتگران غزنوی به کار بسکری و بدیع نپرداختند ولی به کار گرافتن از مرمر ادامه دادند. این هنروران در نقاشی و سفال سازی و ساختن پیکرهای برونزی و همچنان در صنعت بافندگی دست داشتند اما نمیتوان گفت در این رشته ها به نتایج با ارج قابل تذکره رسیدند. با وجود این باید یاد آور شد که در باره ساخته های دست ایشان نباید بسکریه از لحاظ ارزش آنها بحیث یک هنر مستقل قضاوت کرد بلکه باید از لحاظ سهمی سنجید که در تزیین معماری گرفتند.

شناخت حدود پایتخت قدیم غزنوی آسان است. مساحت این شهر کن از شرق به غرب تقریباً هشت کیلومتر و از شمال بجنوب سه کیلومتر است و دو منار یادگار قدیم با شهر جدید در همین ساحه قرار دارد. در حصه های مختلف این منطقه مقدار خاکی که افتاده متفاوت است و رو بهمرفته پارچه های زیاده مرمر سوزی مخصوصاً در اطراف مقابر و زیارتگاههای کوچک و بزرگ شخصیتهای تاریخی و قهرمانی که مورد علاقه و توجه خاص عمومی قرار دارد فراوان بنظر میرسد.

غزنوی، پایتخت با عظمت محمود، قهرمان بزرگ اسلام و سرزمین مردان دیندار و برجسته ادبی، علمی و مذهبی را بجا باشد اگر شهر مقدس افغانستان خوانیم. مزارات این شهر از اثران زیادی زیارت کنندگان آنها برکت طلبند. مرمرهای شفاف این بناها که از هدایت بزرگ اصیل هنری خیر میدهد به آنها شهرت و حیثیت زیاد می بخشد. تا پای نووان دان بر حاشیه این شهر که و حوضش را بیان داشتیم بر سد چشمان شان به آثار باستانی بسیاری خواهد افتاد که شاهد

گویای روزگار جلال و شکوه از دست شد : آنست .
بنا بر آنچه گفتیم روشن است که در اینجا یکروز کاخهای مجلل شاهان
مقتدری با باغهای بهار و ماسجد پر ابهت ، مدرسه های عالی ، عمارات با شکوه
نزدان بزرگ و ابنیه زیبایی که با تزیینات مرمرین و طلا و نقره و سنگهای گران بها
آرایش میشد وجود داشته . اینجا خانه های پر جمعیت مردمان کارگرو د . بازار
های فراخی بقدر کفایت موجود بود ، غلامان این شهر که به گفته عینی چندان
زیاد بود که آب موجود برای رفع تشنگی ایشان کفایت نمیکرد در همینجا خیمه
قوی زدند . خیمه های سر بازار در همینجا برپا میشد ، و بالاخره اینجا همانجا
است که هزاران فیل را در یکجا گرد میاور دند .

شهر قدیم را که عظمت و چگونگی آن در گذر ارشهای گذشتگان
به تفصیل ثبت است میتوانیم به آسانی تخیل کنیم و همچنان آثار قدیم مربوط به آنرا
بطرزهای مختلف چندی کهنجاوی و بررسی کنیم . به یقین میدانیم که این
شهر دارای بناها و عمارات مجلل و باشکوهی بود اما قسمت اساسی این عمارات
را از خشت ناپخته پیا داشته بودند . در اقلیم محیطی مانند غزنی آب دیهائی که
سختت حاصل بنا شوند مدت دراز دوام نمیکند زیرا در آغاز بهار که یخ بندی ها
آب می شود و آبها ته نشین میگردد سقفهای گنبدی این آب دیا فر و میریزد
چنین مینماید که خشت پخته را تنها در دیوار های کوچک و همچنان برای تزیین
بکار می بردند . از سنگ گچ تنها در تهاداب باجا دادن آن در زیر زمین استفاده
میکردند . مرمر برای زینت و آرایش بود . پارچه هائی که در سطح باقیمانده و در
هر جا به آن بر میخوریم آنقدر از یکجا بجای دیگر انتقال داده شده که اینسک
نمیتوان محل اصلی آنرا با اعتماد تعیین کرد .

انتخاب جای حفریات مستازم تدقیق زیاد بود زیرا منابع عناصر چندان مفید
نیست و روایات شفاهی را هم نباید جز با قید و شرط پذیرفت و بنا بر این یک
نقشه برداری و بازرسی عمومی در قدم اول لازمی بنظر رسید .

نمای این شهر در نظر اول باستانشناس را داسرد می کند . بدین لحاظ وضع
غزنی از شهر های مشهور دیگر اسلا می همچون زهران که مواهبات درختان
دو دمان تیمور بود و از غزنی خیلی پس تر است آندکی فرق میکند .

آنچه در باره روش عمارت سازی عهد غزنویان میدانیم و آنچه که از ویرانیها و آتش سوزیهای مدهشی که در غزنی واقع شد بما رسیده و همچنان دور بودن آن از منطقه باستانشناسی برای کشف شدن بناهای فاخری که هنوز با عظمت خود در زیر زمین محفوظ باشند باید که ترا امیدوار بود. پلانهای ما بیش از همه چیز به شناسایی چگونگی بناهای ساختمانی پایتخت قدیم تعاقب دارد و مشتمل است بر شناسایی روشهای معماری ابتدای عمارات فرنگی و نرزیبناستی که برای ما از احاطه هنر زیبائی شناسی ارزش دارند و بنابراین ناامیدی که بدست آید یأس آور نخواهد بود بلکه امیدواریم این توقعات و آرزوهای محدود ماکولاً بر آورده شود.

از تدابیر و مطالعات کنونی بان نتیجه رسیدیم که ساحه مورد گفتگو را بر سه بخش تقسیم کنیم. بخش نخستین که باید مورد ملاحظه و تحقیق قرار گیرد همین شهر کنونی است. دیوارهایی که شهر را احاطه کرده بر بلندی واقع است که بسوی خندق که اکنون آب ندارد پائین می شود و این شکل بدون شبهه از اثر بقایای ویرانه های قدیم بوجود آمده است. نمای حصار بنا از ویرانه های که چندین بار آباد و خراب شد تا آنکه به وضع امروزی رسید داستان میگوید و بطور کلی در طبقه آبادی واضحاً تشخیص می شود.

طبقه بسیار قدیم که خشت پخته در آن بکار رفته و «بارونماها» و «روزنها» دارد. سه دروازه که هر یک در میان دو برجی که راه های آن با گنبد های دارای چهار ستون پوشانده شده و شاید به عصر تیموریان منتهی باشد. اما حتمناً آخرین که شاید یک قرن عمر دارد از خشت خام و بارونماهای بدون وزنه ساخته شده و در روی آن گچ بکار رفته است. در اطراف یک نوع درزی که به نام بالاحصار یاد می شود و برای رهایش سربازان بکار میرفت نخازه های متعددی دیده می شود. تازیخ بنای هیچیک از مساجد متعدد بزرگ و کوچک کی که بر جای است از (چند ده سال) نمیگذرد نام این مساجد و حتی مزارات پیشمار غزنی مجهول است.

این شهر دیوار دار حتماً روضی بنام مدینه جایگاه هنروران و صنعتگران و تاجران بود از گچ و بارگاهی داشت و در آن خزانه ها بود، زنداندانان و مردم بی سرپناه هم در آن می زیستند. نقطه تنگ و بار یکی که بر شیبی واقع شده جای مناسبی برای عمارات مهم

نیست. اکنون در اینجا خانه های نشیمن زیاد است و آهاده حفریات نمیباشد. اما بازم باید عمق پیمائی شود تا نمونه هایی از در و دیوار هاب دست آید :

زهنهای چمنی دو طرف دریا چرن همیشه کشت می شود نشانی از حاصلات زهنهای پیشین در آن دیده نمی شود در ساحل راست که قطعات زراعت شده به پایان میرسد و تپه دراز شروع می شود دیک ساله توده های عظیم خاک و بنفایای دیوارهای کهن بنظر میرسد در همین محله مزاراتی واقع شده که از لحاظ پارچه های مرمرغنی میباشد. اسمای این آرامگاهها هم چون چهل سترین، پشته نور، بام بهشت و غیر آن نشان میدهد که که اینجا در قدیم بطور قطع ساحه حرم نشین (ربض) دارای باغها و گناه بوده و مساجد پر جمعیت، مدرسه ها، قبرستانها و منازل با ثروت و تجمل داشته است. این سلسله توده ها و تپه ها آینه روشن آنرا مینمایاند ولی بصورت کلی از آنجا آبدائی نظیر آنچه از منطقه سوم یافتیم بدست نخواهد آمد.

منطقه سوم در امتداد نشیب و فر از میان شهر امروزه و حورل و حواش روضه که آرامگاه محمدر در آن است واقع شده باغ و کاخ فیروززی (ه) حتماد همینجا برده و این همان محلی است که چنانچه میدانیم محمدر در آن دفن شود. گرد شگانه نهرها با سرهای شیران و توجها هنوز بر جای مانده. در گرد شگانه یکی از نهرهای دیدنی گرد نزدیک شهر مسجدی است که مطابق روایات چائی را اشغال کرده که «عروس انفاک» واقع بود. چنانکه بما گفتند در اینجا تا چند سال پیش چند تخته مرمر وجود داشت.

در منطقه دومین بر فراز یک سر آشیبی که در حدود دو کیلومتر عرض دارد تپه های چندی از خاک بطول تقریباً چهار صد متر در یک طرف هم منظمآ بد رازا انتاده است دو متر در قسمت وسطی در حالیکه یکی از دیگر تقریباً چهار صد متر فاصله دارد به دوری واقع شده که گویی از شهر بزرگ مرده پاسبانی می کنند. درین شکی نیست که اقامتگاه سلاطین و رجال در بار چنانکه از منابع موجود بر میآید و روایات شفاهی و اسامی جایها گواهی میدهد در همین نقطه قرار داشت.

توجه ما به تپه خاکی به مساحت تقریباً ۱۲۰-۱۲۰ متره بطرف شد که در نظر بسیار مهم میرسید اینک یک قبر با گنبدی را که تاریخ آن جدید مینماید و با خشتی که از ویرانه ها بدست آمده ساخته شده و با پارچه های مرمر تزئین یافته مطالعه میکنیم. این مقبره

(۵) فیروزی را و سده بهمنی فیروزه گرفته در حالیکه معنی آن ظفر است. همان

در کنار چپ، تپه خاک‌سی که گفتیم قرار گرفته و در داخل آن نخنه های مرمر نظر فریبی دارد و از سنگفرشی که آنهم از مرمر بوده است یاد آوری مینماید. همه اینها بطور منجمدی به اهمیت و ارزشی که در باستانشناسی دارند با صراحت خاص اشارت میکنند. این بنا زیارتی است که زائران زیاد دارد و بنام سلطان ابراهیم یا سلطان حلقوم یاد میشود زیرا بقرار حکایتی که نقل میکنند این مرد از حلقوم مادر متولد شده بود. در داخل زیارت یک تا بوب کلان سنگی منقوش و حجاری شده رویه سفید بدون سنگ نوشته روی قبر موجود است و این تابوت در طاقچه که همچون محراب مینماید جاده شده. یک تخته مرمر شکسته که اگر از روی شکل آن قضاوت شود شاید قطعه‌ای از مرمری باشد که بطور برجسته در راهرو یک عمارت دارای طاق، بکار رفته و موجب آرایش و تزیین آن بوده است. این تابوت یادگاری را که در بازه آن جای دیگری توضیح خواهیم دارد به خاطر می‌آورد و نوشته ای در روی سنگ دارد که نشر نشده و گویسای اهدای آن به سلطان ابوسعید مسعود یعنی مسعود سوم پسر ابراهیم است. در این نوشته آیینی از سریه عرش در قرآن کریم قلمش شده. ترجمه کتیبه ازینتراراست:

«خدا به سلطان ابوسعید مسعود پیروزی دهد و سلطنت او را جاوید کند»

بدین ترتیب معلوم است که این نوشته در حیات سلطان صورت گرفته است. همین کتیبه چنین است:

والنصره الله السلطان الاعظم ابوسعید مسعود و خلد الله (روی جلد هفتمین شماره آریانا).
 شکل تپه خاک‌سی ماز ابر آن داشت که تصور کنیم این تپه بقایای عمارت کلانسی و احتمالاً قصری را در بر خود اهد داشت **مجموع انسانی**
 قسمتی از این ساحه توسط حفاران ناشناس، شاید بمنظور بدست آوردن نخست پخته، عقیماً کنده شود و قطعات زیادی از مرمر زینتی آنجا بفارت رفته است.
 اگر بودن قصری را در زیر این تپه باستناد شو اهدی که ذکر کردیم بپذیریم در آنصورت تصور میرود مربوط به مسعود سوم باشد به شرط آنکه نمونده مرمر منقوش با سنگت نبشته خوش طالع اصلاً از هما نجا آمده باشد. متولی آرامگاه بنا اطمینان داد که آنرا خورد او از کنار شرقی تپه پیدا کرده است. در حال نزدیک آن به مناری که توسط مسعود بر افراشته شده نسبت آنرا با او می‌سازد. تپه مورد گفتگو به وسیله یک شگاف مربوط به باستان با منار ارتباط دارند.

با وجود همه آنچه گفته شد ممکن است کسی را از شنیدن اینکه حقیقت این قصر توسط مسعود سوم آباد شد یا تنها اصلاح و تعدیل شد تعجب دست دهد اما تصور اینکه این بنا بوسیله پدرش ابراهیم ساخته شد دلیل قابل ملاحظه ای میباشد زیرا هم اکنون نزد مردم محل بهمین نام شهرت دارد. ابراهیم حقیقتاً یکی از سلاطینی بود که مدت درازی پادشاهی کرد و اگر بر اساس تعداد زیاد تخته های مرمر که نام او در آنها نقش است و در غزنی به کثرت پیدا میشود قضاوت کنیم وی همواره مصروف آبادانی بود نباید فراموش کنیم که بنا کردن یک قصر در آن زمان سالیان درازی کار و فعالیت لازم داشت چنانکه بی همتی بما خبر میدهند که چهار سال وقت گرفت تا کار کاخ مسعود اول پدید آید. بهر حال اینک پس از محمود و مسعود اول تنها ابراهیم و پدرش مسعود سوم و پس از آن بهرام شاه، همان کسی که منار دیگر بار نسبت داده می شود، میتوانند بحیث بنیان گذاران این بناهای عظیم و مجال در نظر گرفته شوند و قتی که محل وقوع بنا تشخیص میشود وظیفه ما هم با کمال میرسد. قرینه موجود همچون اهمیت این محل و وضع عمارت را نشان میدهد که اگر کنجاوی حاصل شد تصدیق رتائید کرد.

جائگی که برای کنجاوی انتخاب شده چنانکه پیشتر اشاره کردیم از شرق به غرب چهار کیلومتر درازی دارد و در میان حومه روضه و شهر واقع است. زمین این نقطه اندکی نشیب دارد و تقریباً هموار است و برای ساختن عمارتی همچون کاخهای سلاطین مناسب بنظر می آید بسوی شمال یک سلسله تپه های که بنام دهنه روضه شناخته می شود در حدود چهار صد متر در بالای دشت واقع است. در سراشیبی های این سلسله یک تعداد تپه های خاکی کوچکتر از آنچه درزیر آنها افتاده موجود است که به وجود در دینی از عمارت بیشتر از یک طبقه در زمانهای پیشین دلالت میکند.

در تاریخ العقبی عبارتی است که از کاخهای مجالی که رجال و بزرگان دربار سلطان محمود یکی بادیگری برای بلند ساختن آن رقابت ورزیدند بما خبر میدهد. این خبر را بر آن داشت تا در بهار ۱۹۵۶ کار خود را بسوی ساحه ای که گمان می رود محل عمارت رفیعی باشد را است گردانم، کنجاوی در اینجا برای آنست که علمی در باره معماری کوچک غزنوی برای ما پیدا شود پر ارزش خواهد بود. انتخاب یکی از تپه های بسیار خاکی بیش و کم انشاقی بود. در حین صحبت با شخصتهای رسمی

افغان اطلاع یافتیم که ناشناسی چند دزین نقطه ذله‌های داراچی طاق یافته اند
هنگامیکه این موضوع را با اتفاق داکتر شیرانو آزمایش میکردیم نمای بیرونی
همین تهر نشانی که از بک بنادر سطح ظاهر بود ما را به خود متوجه گردانید و مصمم
شدیم کنجکاوی را از همین حصار آغاز کنیم. این کنجکاوی اگر چه اهمیتی اندک
داشت ولی نتایج عالی بار آورد و بکشف مجموعه ای کامل آلات و ظروف نقاشی
شده منتهی شد.

حداشر و توضیحات مربوط به متن

(۱) این مضمون متن سخنرانی پروفیسر بمباچی است که در مرکز موسسه
باستانشناسی ایتالیا در روم ایراد کرد و پس از تجدیدنظر ایشان در مجله شرق و غرب
چاپ شد.

(۲) رجوع شود به مقاله پروفیسر بمباچی تحت عنوان غزنی که در سال ۱۹۵۷
در مجله شرق و غرب طبع شد نویسنده درین مقاله درباره محل وقوع غزنی
خصوصیات ممتاز آن و فرضیات تاریخی راجع به فرهنگ این شهر تا عهد اسلام
بحث کرده اند.

(۳) برای مثال به مقاله غزنی در انسایکلوپدیا آف اسلام مراجعه شود.

(۴) درباره مینا رزق زنبیل در برابر عرب به تحقیقات مارگوارت چاپ
بر این سال ۱۹۱۵ نگاشته کنید.

(۵) مراجعه می فرمایید به اسکامل ابن اثیر و یادداشت‌های بمباچی.

(۶) بنام گریه به «فتوح اهل بلدان» البلاذری فرستاد.

(۷) راجع به زابلستان به کتاب های طبری، ابن خردادبه، ابن اثیر، بلاذری
تاریخ سیستان و همچنان ایرانشهر اثر مارگوارت رجوع شود.

(۸) در کتاب بلاذری «غزیه» چاپ شده اما مقصود آن جز غزنی جای دیگری
نیست.

(۹) زین الاخبار گرد بزی طبع برلین توسط محمد ناظم. سال ۲۵۶ هجری
را گرد بزی تاریخ فتح بامیان میدانند. ما نمیدانیم چه مدتی اما احتمال می رود پیش
از یک سال از فتح غزنی واقع نشده باشد.

(۱۰) تاریخ بیهقی چاپ تهر آن توسط غنی و فیاض سال ۱۳۲۴ ص ۲۶۱.

(۱۱) در همین مقاله درین حصار توضیح بیشتر داده شده.



بهترین مثال هیكل تراشی غزنوی را که نمونه اعلای
ذوق و مهارت است درین صفحه تماشا کنید



اصل این لوحه که ز ارسوی آن عکس برداری شده
در دو صفحه آن چاپ شد در موزه کابل است

(۱۲) تاریخ یمنی تألیف العتبی چاپ قاهره سال ۱۳۸۶ ق ص ۱۹۱ :

(۱۳) به الاستخری والمقدسی و حدود العالم مراجعه شود :

(۱۴) ایران شهر «مارکوارت» دیده شود.

(۱۵) رجوع فرمایند به تحقیقات بروکامان.

(۱۶) برای مثال در میان مملو کهای ترک در مصر.

(۱۷) مارکوارت عمیده داشت که انوک نام فارسی نیست اما بیان نداشته که

ترکی است :

(۱۸) بعتمده من سبک (به فتح اول و ضم دوم و سکون آخر) کلمه ترکی

است نه آنچنانکه مینورسکی گوید : سبک (به ضم اول و کسر ثانی) .

(۱۹) منابع مهم در تاریخ غزنویان به شرح زیر است : تاریخ یمنی که به عربی است

تاریخ بیهتی ، قسمتی از تاریخ رشیدالدین راجع به سلطان محمود ، کامل التاریخ ابن اثیر ،

زین الاخبار گردیزی ، طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی ، دائرةالمعارف اسلامی

حیات و اوقات سلطان محمود غزنوی تألیف ناظم ، مقاله روشنی نو بر دوره غزنویان

بقلم اقبال شفیع در مجله اسلامی کالج ، مقاله تاریخ بهرام شاه غزنوی بقلم مصطفی

خان در همین مجله . در میان منابع شرقی کتاب شاعر معروف افغان استاد خایلی بنام

سلطنت غزنویان که در سال ۱۳۳۳ از طرف انجمن تاریخ افغانستان در کابل طبع

شد بصورت عمومی معاومات خرابی میدهد .

درباره دوره مسعود اول کتابی که در سال ۱۸۸۶ در پاریس طبع شد هاجنزیادی

مختصره راجع بفرهنگ این عصر ارائه میدارد.

(۲۰) به العتبی رجوع شود (۲۱) تاریخ ادبیات ایران جامد دوم بقلم ادوارد برون

(۲۲) به تاریخ جهانگشای جوینی رجوع شود (۲۳) ابن بطوطه ص ۸۸

(۲۴) دو قبر تیموری در اینجا است در کلانتر آن نام الف و سلطان عبدالرزاق دیده

میشود در دیگری که در خواجه بلغار است نام امپراطور مغول جهانگیر .

(۲۵) بکتاب کازیمیرسکی مراجعه شود (۲۶) دیه ان فرنی صفحه ۱۲۱ ، ۱۲۸ ، ۱۹۶ ، ۲۵۰

(۲۷) نویسنده مأخذ مورد استفاد خود را که رویهمرفته همه اروپائی است ذکر

میکند و در باره هر یک توضیح میدهد و بهتر است اگر خوانند میخوانند بدانها رجوع

کند نخست اصل این مقاله را ایننگردم .